

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

انجینر محمد هاشم رائق - از: امریکا

۲۹ اپریل ۲۰۱۱

"جلسه بعد از مرگ دوزخیان"

به یاد سیاهترین روز ملت افغانستان ششم جدی

شعله های آتش دوزخ از هر طرف زبانه می کشید وب وی گوشت سوخته و جقق بوی تمام فضاء را پیچیده بود، انبوه غلوی آتش گاه به رنگ سرخ تیره و جگری و گاهی سرخ کمرنگ و قسمت های بالائی آتش گلابی و آبی رنگ شکل جلوه می کرد. آسمان از دود غلیظ مانند ابرسیاه تیره پوشیده و فضای دلگیر و خفه کن را تشکیل داده بود. محیط دوزخ، محیط رنج و عذاب است، خاموشی ترس آور همه جا را احاطه کرده و دوزخیان در میان شعله های آتش شنا می کنند، گاهی بدن سوخته و آماس کرده شان در سطح آتش بیرون می آید و دفعه‌ای در عمق فرو می روند ملایک عذاب دوزخیان را مراقبت و کنترل می دارند و چنین برمی آید که به هر دوزخی متناسب به اندازه گناهش جای تعیین شده است، آنانیکه مرتکب جرایم بیشتر اند در اعماق دوزخ یعنی در پائینترین طبقه آتش قرار دارند و برای اینکه عذاب زیاده تر ببینند و برای اینکه وجودشان به حرارت عادت نگیرند، جلد وجودشان بعد از هر لحظه تبدیل می شود. و آنانیکه گناه کمتر دارند و برای مدت کوتاهی در دوزخ هستند نزدیک سطح آتش جای دارند. چنین معلوم می شود که بعد از مدتی تمام دوزخیان آزاد گذاشته می شوند تا به قسم تفریح از عمق به سطح آیند و به اطراف دوزخ حرکت نمایند و نفسی تازه بدارند.

درین گیرودار و حرکات نا منظم دوزخیان یک جسد سوخته و آماس کرده مرد قوی بنیه ای بر سطح شعله ها ظاهر شد و قبل از اینکه شناخته شود غوط خورده در اعماق آتش فرو رفت، لحظه بعد جسد نیم سوخته بلند شد و توانست خود را لحظه ای در روی آتش نگهدارد، این جسد همانا جسد نابغه شرق رهبرانقلاب ثور افغانستان "نور محمد تره کی" بود. که بعد از چند غطه و ملاق از دیوار آتشین کنار محکم گرفت و خود را به سطح کشید تا از فضای دود آلود و بخار سطح آتش نفس تازه کند، چند لحظه ای مکث کرد و به اطراف نگریست.... گویا با چشمان سوخته و پندیده کسی راجست و جو می کند. بنیه نیمه سوخته مرد دیگری که اصلاً شناخته نمی شد از بین شعله های آتش نمایان

گشت. اما تره کی به یک نگاه شاگرد وفادار خود را شناخت بلی این همان قومندان سپیده دم ، آن نابغه ایکه به یک گذار جامعه افغانی را از دوره فیودالی به جهان سوسیالیزم رسانید، و آن شخصیتی که به یک قومنده انقلاب پرولتاریائی را به پیروزی رسانید.

هر دو جسد سوخته و غرقه در عذاب و گناه باهم نزدیک شدند، در چشمان همدیگر عمیق شدند زبانان سوخته شان به حرکت آمد. در ابتداء از دهن تره کی کلمات خفیف که به مشکل شنیده می شد، می گفت:

رفیق امین...رفیق امین.... چه کردی ؟.. چه کردی؟

امین: چه را چه کردم؟ همه چیز را تو کردی. هر چیز در افغانستان رخ داد از دست توبود.

تره کی: تو چطور این گپ میزنی..... درحلیکه همه کار ها را تو کردی.

امین: به یاد داری در اولین جلسه مؤسسين در خانه تو در کارته ۴ کابل تو در مقابل مردم افغانستان چه تعهدات کردی؟ تو بودی که به مردم "کور- کالی او دودی " وعده کردی در مقابل مرگ، کشتار، گرسنگی و آوارگی آوردی.

تره کی : آفتاب به دو انگشت پت نمی شود. تو بودی همه کشتار و خونریزی را کردی ، تو بودی که زندان های پلچرخي را از انسان های بی گناه پر کردی و توسط یک گماشته جانی و خونخوارت "عبدالله زندانبان" تا توانستی لت وکوپ و توهين شان کردی، کشتار های دسته جمعی را تو کردی که با تراکتور ها اجساد آغشته در خون هزار ها جوان را در اطراف محبس پلچرخي دفن کردی که روح پاک شان اکنون در بهترین نقاط بهشت جای دارند.

امین: ای مرد ساده لوح، که در طول عمرت وحتی حالا هم یعنی بعد از مرگ طوطی وار گپ میزنی . تو بودی که روس انقلاب ۷ ثور را به پیروزی رسانید و به اصطلاح به کلاحت پر زد و ترا رهبر انقلاب و نابغه شرق نام نهاد و تو مرد خوش باور همه چیز را فراموش کردی وحتی حریف سیاسی و دشمن قدیمت، ببرک کارمل را معاون خود قبول کردی واز رابطه خود با ببرک کارمل به رفیق "بریژنف" هیچ نگفتی.

تره کی: تو عجب گپ می زنی، من به رفیق بریژنیف چیزی گفته می توانستم؟ اصلاً تو بودی که بی اتفاقی را با ببرک کارمل و دیگر اعضای پرچم شروع کردی. خوب به خاطر دارم شروع بی اتفاقی سر تقسیم بوتل های ودکا بود که از سفارت برای ما می رسید و هم سر تعداد نفرکه در سالگرد انقلاب اکتوبر در سفارت شوروی دعوت می شدیم ، تو می گفتی تعداد ما پشتوزبان ها زیاد باشد و ببرک کارمل می گفت از فارسی زبانان زیاد باشد، اصلاً ریشه اختلاف امروزی مردم افغانستان توسط تو و ببرک از همان روز ها پایه گذاری شد که تا امروز سبب بدبختی و خونریزی مردم ماست.

امین: نی مایه بی اتفاق تو بودی، تو بودی که جز ناوه غزنی به هیچ قسمت افغانستان توجه نداشتی واهالی دیگر مناطق را اصلاً افغان نمی شمردی .

تره کی: تو بودی که تخم نفاق را در بین اقوام مختلف کاشتی، مردم پغمان را مسلح کردی و به جان مردم هزاره انداختی وگفتی مالش از تو وجانش از من .

امین: گذشته ازین چیزها تو بودی که افغانستان را به دامن روس انداختی وروس را به حیث بادر مردم افغانستان ساختی.

تره کی : این موضوع را چرا در گردن من می اندازی، ما همه به صورت دسته جمعی به شمول رفیق های پرچم و دیگر شاخه های حزب دیموکراتیک خلق در مقابل کشور شورا ها تعهداتی داشتیم، زیرا کمک های آنها بود که انقلاب ما به پیروزی رسید و شخص سردار داوود خان و اعضای فامیلش به شمول زنان واطفال با یک تعداد زیاد

از بین رفتند که امروز در بهترین جا های بهشت جای دارند و تا ابد از نعمت های خداوندی برخوردارند. رفیق امین از حقیقت نگذریم ، روس ولی ولینعمت ما و شما بود ما همه شاگردان ناز پرور مارکسیزم لنینیزم هستیم، همین حالا رفیق بریژنیف و رفیق لنین را گاه گاهی می بینم آنها در عذاب گاه بالاتر و بهتر از ما قرار دارند و عذاب آنها کمتر است به عکس عذاب ما چند، چند آنهاست زیرا آنها از پدر پدر کفر بودند و کافر مردند .اما ما و شما که از پدر و اجداد مسلمان بودیم و از دنیا به قسم ملحد و نامسلمان در گذشتیم ، آنها به وطن و مردم خود خیانت نکردند بلکه خدمت کردند، ما به مردم خود به دین و به عنعنات ملی خود خیانت کردیم به مردم دروغ گفتیم، وطن را فروختیم و قتل کردیم یکدیگر خود را کشتیم حتی تو مرا کشتی.

امین : درست است که من ترا کشتم برای اینکه تو وطن را فروخته بودی، صحیح است که همه ما در مقابل روسیه کبیر و تمام بلاک کمونیستی برادر تعهداتی داشتیم اما تو سند و قبالة خاک ما را برای روس امضا کردی. به یاد داری که در راه برگشت از سفر جلسه ممالک غیر منسلک به پا بوسی بریژنیف به مسکو رفتی و با او مجلس خصوصی داشتی و درخواست کمک اسلحه و عسکر کردی و گفتی اشرار به کمک امپریالیزم امریکا به دروازه های کابل رسیده به ما اگر کمک شما نرسد انقلاب ثور به شکست مواجه می شود. بریژنیف جلسه بیروی سیاسی حزب خود را دایر کرد و درین باره بحث محرمانه و خصوصی کردند که حتی سکرتر مجلس را اجازه ورود ندادند و بعداً فیصله را به دست نوشتند. توبودی که درین جلسه مانند دکانداران چنه می زدی و کمک می خواستی، بعد از بحث و مفاهمه طولانی همه به کمک سلاح و طیاره موافقه کردند به جز رفیق "کاسیگین" که صدراعظم وقت روسیه بود و توگفتی در صورتیکه شما تانک و طیاره کمک می کنید و عسکر کمک نمی کنید پس ما مجبور تانکیست و پیلوت از امریکا بخواهیم زیرا ما نه پیلوت داریم و نه کسی که تانگ را استعمال بتواند، بالاخره همه موافقه کردند تا برای حفظ انقلاب ثور اسلحه همراه عسکر به خاک افغانستان فرستاده شود. این اسناد را امضا کردی و ضمناً درین مجلس از من شکایت کردی همان بود که کابل آمدی، من به استقبالت به میدان هوایی کابل آمدم عصر همان روز در قصر دلکشاه به دیدنت آمدم، حینیکه به پله های زینه بالا می شدم قبل از اینکه وارد اطاق شوم به کسی هدایت دادی که به من فیر کند. اینجا بود که فیر صورت گرفت و رفیق "ترو" خود رابه دم گلوله قرار داد و جان مرا نجات داد اما خودش از بین رفت و امروز در قطار مافرار دارد.

تره کی : بلی ترو که هزاران جوان افغان را به طور ناجوانمردانه به شهادت رساند از جمله احمد ظاهر، بلبل مردم افغانستان را روی مسایل فامیلی به طور مرموز به شهادت رسانید و قرار شنیدگی اکنون جای احمد ظاهر در بهترین جای بهشت است.

امین: بعداً من فهمیدم که تو قصد کشتن مرا داری و من تصمیم گرفتم تا ترا از بین ببرم و اگر به خاطر داشته باشی توسط یکی دو نفر از گماشته گانم که فعلاً اسم شان را به خاطر ندارم توسط بالشت خفه و به زندگی شرم آورد خاتمه دادم و شنیدم که بعدها مردم افغانستان قبرت را به آتش کشیدند.

تره کی : تو گرچه تحصیل یافته دامن امپریالیزم بودی اما از جمله کمونیستان دواشه بودی حالا می فهمم که تو تیغ دو دمه بودی یعنی هم از طرف "سی آی ای" امریکا و هم از طرف "کا جی بی" روسیه حمایه می شدی، تو کسی بودی که دو ابر قدرت زمان را فریب داده و خود به اریکه قدرت رساندی و بالای مردم مظلوم و ستم دیده افغانستان از هیچ گونه ظلم و ستم دریغ نکردی، در زمان قدرت تو در زندان پلچرخ و قصر صدارت و بلاک های ششدرک کابل چه ظلم و تعدی از قبیل ناخن کشیدن ها، آب جوش بر روی بدن انسان های پاک و بی گناه پاشیدن.

امین: تو مرا نزد هردو ابرقدرت نه بلکه نزد رفیق بریژنیف بد معرفی کردی تا اینکه به اثر درخواست تو عسکروس به ۶ جدی سال ۱۹۷۹ داخل افغانستان شد و مرا از بین برد و این روز سیاهترین روز در تاریخ افغانستان خواهد بود.

تره کی: بلی ۶ جدی سیاهترین روز مردم افغانستان است نه به خاطر مرگ تو بلکه به خاطر پیاده شدن عسکر سرخ در خاک مقدس ماست اما این را باید بدانی که این کار را من نکردم بلکه حریف سابقه ات ببرک کارمل و دار و دستۀ پرچم، که هر کدام شان را در زمان صدارت، تو به سفارت ها گماشته بودی از قبیل اناهیتا- نورمحمد نور- داکترنجیب و خود ببرک کارمل که تمام این ها پول ها و دارو ندار سفارت خانه های افغانی را که مؤظف بودند گرفته به مسکو حضور رفیق بریژنیف رفتند و گریه کنان تقاضای کمک کردند. ببرک کارمل به بریژنیف گفت: حفیظ الله امین تحصیل کرده امریکاست و او اجنت امپریالیزم است. و تو در همان شب و روز سفیر شوروی را از افغانستان اخراج نموده بودی. همچنان علاوه کرد که مردم افغانستان امین را نمی خواهند به عکس من را می خواهند به مجرد رسیدن من به افغانستان آرام می شوند، من پسر یک جنرال هستم همه مرا می شناسند و عکس های مظاهره پارک زرنکار را به بریژنیف نشان داد و گفت ببیند زمانیکه من صحبت می کردم هزارها نفر چک چک می کردند به رفتن من به حیث لیدر آرامی مطلق نصیب منطقه خواهند شد و پایه کمونیست در آن دیار مستحکم خواهند شد، در غیر آن اشرار به کمک امپریالیزم امریکای جهان خوار قدرت را به کمک امین خواهند گرفت و از افغانستان نشانی در روی نقشه جهان نخواهد ماند و سخت مایه بدنامی جهان سوسیالیزم خواهد شد. دیگران مانند نوراحمد نور- اناهیتا و داکترنجیب صدا می کردند راست می گوید صاحب، راست می گوید صاحب. رفیق بریژنیف با آن همه فهم و ذکاوت و تجربه فریب ببرک کارمل را خورد و قوای زمینی پیاده و قوای هوایی خود را در افغانستان پیاده کرد.

دیدید که ببرک سوار به میله توپ روس باهشتاد هزار قوای سرخ وارد افغانستان شد و چه ها بود که نکردند. دفعۀاً جسد ها در اعماق آتش فرو رفتند مثلیکه ساعت تفریح شان پوره شد. چند وقت بعد باز زمان جلسه فرا رسیده بود. معلوم نیست فردای روز قبلی است و یا بعد از مدت ها، زیرا واحد مقیاس وقت جهنم به کلی از کرۀ خاکی ما فرق دارد آنجا آفتاب و مهتاب و روز و شبی وجود ندارد. خداوند در کرۀ زمین برای تمام انسانها شب را برای استراحت و روز را برای کار و فعالیت هست نموده، اما در دوزخ یک سره شب ترس آور و عذاب است و شکنجه. به هر صورت باز اجساد تره کی و امین بعد از ملاق خوردنها و لغزیدنها به سطح آتش برآمدند و بدون از احوالپرسی و مقدمه به عجله تمام به گفتار سابقه خویش ادامه دادند.

امین: رفیق تره کی فکر نکنی که هنوز هم امپراتوری شوروی به اقتدار خویش است پایه های کشور شورا ها توسط همین مردم پا برهنه و بیچارۀ افغانستان از هم پاشید و قصر های ظلم و ستم منهدم شد، دیوار برلین از بین رفت و اروپای شرقی همه از بلای کمونیست نجات یافت و آسیای مرکزی آزاد شدند و مجسمه بزرگ رهبر پرولتاریائی جهان تخریب گردید، اسناد محرمیات خصوصی به دست مردم و مطبوعات جهان افتاد و پرده از روی راز ها برداشته شد و چلو صاف ها از آب برآمد. به یاد داری که در سال ۱۹۷۸ از مسکو خواستی که به خاطر سرکوب اشرار طیاره ها و تانکهای تان را به مارک و رنگ افغانی ترتیب کردیده ارسال بدارید و از طرف کرملین رد شد، دو روز بعد از رد شدن این درخواست به مسکو رفتی و در مجلسی با "کاسیکین" صدراعظم روسیه، "اندریو کرومیکو" وزیر خارجه، "دومیری یستنیف" وزیر دفاع مجلس رسمی راجع به درخواست کمک های شوروی برای حفظ انقلاب افغانستان و سرکوب مردم خود کردی و کاسیکین به تو گفت:

ما به تمام قدرت خود شما را از نقطه نظر مهمات و سلاح حمایه و کمک می کنیم اما فرستادن قوای پیاده عمل درست نیست و تمام جهان ما را ملامت خواهد کرد و تو باز به خیره سری به درخواستت اسرار نموده به چنه زدن آغاز کردی و گفتی ما و شما همه شاگردان لینن کبیر هستیم، به علاوه ما به کمک شما اشد ضرورت داریم در غیر آن انقلاب ما در خطر است. خلاصه بعد از مذاکرات زیاد وزیر دفاع شوروی گفت: خوب ما برای تان یک درجن هلیکپتور "ام- ۲۴" کمک می کنیم. تو گفتی ما پیلوت از کجا کنیم؟ اگر شما پیلوت ندهید ما مجبور از رفیق های دیگر خود مانند کیوبا ویا ویتنام کمک بخواهیم .

وزیر دفاع گفت : ما برای تان متخصص نظامی و مشاورین بیشتر می فرستیم .
کاسیگین گفت: ما فیصله کردیم که برای تان صد هزار تن غله به طور قرضه کمک کنیم و تو گفتی ما به سیصد هزار تن ضرورت داریم .

کاسیگین گفت: خوب است دوصد هزار تن از امریکا می خریم و بالای شما می فروشیم . تو گفتی : ما پول خرید آنرا نداریم

کاسیگین گفت: خیر باشد پول آنرا به قرضه تان افزود می کنیم. و توافق کردی تشکر و همچنان ما به یک دستگاه قوی رادیو ضرورت داریم تا آواز و فعالیت های انقلابی خود را به گوش جهانیان برسانیم و خلاصه به اثر درخواست های مکرر تو و راپور های "الکسندر موروزوف" آمر "ک-ج-ب" در کابل در آخر همان سال در حدود ۷۰۰ نفر میخانیک و عمه تخنیک شوروی در میدان هوایی کابل پیاده شدند. در همان آوان بود که از سفر برگشتی و طوری که قبلاً گفتم توقصد کشتن مرا کردی و من موفق شدم در ماه میزان سال ۱۹۷۹ ترا از بین ببرم .

درین اثنا بود که جسم سوخته دیگری که به مشکل شناخته می شد که ببرک کارمل است در کنارشان ظاهر گردید، چهره عبوس و سوخته ، موهای سر و رویش همه ریخته و بینی اش یک نیزه دراز تر شده و مانند نول پرندگان گوشت خوار نوکش چنگ گردیده، از دیدن او تره کی صدا کرد و گفت : او اینه رفیق کارمل عمرت دراز است سرگپ خود رسیدی

ببرک دهن باز کرد و گفت مسلماً در اینجا عمر همه ما دراز است.

امین : بیا که خوب وقت آمدی ما کارهای خود را در آن دنیا قصه می کردیم ...

ببرک: بلی من همه را شنیدم. تا جائیکه تو گفتی به کلی درست است بگذار ادامه این سخن را من دنبال کنم، بعد از اینکه تو تره کی را روانه اینجا کردی و قدرت را گرفتی. سفیر مسکو در کابل " الکسندر پوزانوف" به مسکو نوشت تا ترا حمایه کنیم و گفت امین را باید حفظ کنیم زیرا او یک مرد شیر است و برای سرکوب اشرار از آن استفاده کنیم ، اما دستگاه "ک-ج-ب" که از سابقه تو خبر داشت می گفت امین به علاوه اینکه کمو نیست و عضو ما است عضو فعال "سی آی ای" امریکا نیز می باشد و باید از بین برده شود .

کوشش های تو در راه جلب اعتماد مسکو بی نتیجه ماند و فایده نکرد و به اثر راپور های پی در پی " ک-ج-ب" بالاخره در جلسه تاریخی ۲۹ اکتوبر به ریاست بریژنیف فیصله به عمل آمد که قدرت از امین گرفته شود. به تعقیب آن در ماه های نومبر و دسمبر گروپ های مختلف "ک-ج-ب" روانه کابل گردید و در جلسه تاریخی ۱۲ دسمبر سال ۱۹۷۹ پیلوت بیروی اتحاد جماهیر شوروی بریاست بروژنیف فیصله به عمل آمد تا به افغانستان حمله مسلحانه صورت گیرد. متن این فیصله را "چیرنکو" به دست نوشت و جز "کوسیکن" که حاضر مجلس نبود تمام اعضای بیروی سیاسی امضاء کردند . همان بود که به تاریخ ۲۳ دسمبر قوای مختلف "ک-ج-ب" از قبیل "زی گروپ" و " انتی- ترورست" یکی پی دیگر به کابل سرازیر شدند و قرار هدایت مستقیم از مسکو صبح روز ۲۷ ماه دسمبر

سال ۱۹۷۹ گروه های مختلف روسیه مجموعاً در حدود هزار نفر در قصر ریاست جمهوری که در تپه تاج بیگ بود حمله کردند و به این حمله سیل آسا در حدود سیصد نفر قوای گارد و سی هزار نفر عسکر در آنجا بودند مورد حمله شدید قرار گرفت و تو "امین" با همه طرفدارانت در آن واحد از بین رفتی. در همان تاریخ مقامات مسکو اینجانب "بیرک" را به حیث رهبر و رفیق سروری را به حیث صدراعظم تعیین کردند.

امین: بس است بعد از آن را همه خبر دارند که تو سوار به میله توپ روس داخل افغانستان شدی و قبل از داخل شدن اولین بیانیۀ خود را از طریق رادیو تاجکستان منتشر کردی. قرار فیصله تاریخی دوم ماه جون سال ۱۹۸۰ بیروی سیاسی شوروی به تعداد ۵۰۰۰۰ عسکر پیاده و ۲۰۰۰ اعضای جدید "ک-ج-ب" به علاوه قوای سابقه به افغانستان پیاده شدند و خودت بی پروا و مغرور قدرت را گرفتی، عسکروس بی شرمانه تمام خاک افغانستان را مورد حمله های پی در پی قرار می داد و با وجودیکه گارد و حتی نفر محافظ شخصی خودت یک عضوی "ک-ج-ب" بود و همه می دانند که از سالهای ۱۹۸۰-۱۹۸۶ ویکتور پتروویچ پلیچکا "سر مشاور کنارت بود او در ظاهر در برابرت تعظیم می کرد اما در حقیقت به تو فرمان می داد و از طریق تو به سراسر افغانستان حکومت می کرد و تونی توانستی بدون اجازه اش حتی آب بخوری. بالاخره مقاومت مردم ما از هر طرف بلند شد، جنگ های وطنخواهی در مقابل تجاوز روس شدت گرفت. عساکر روس مستقماً در جنگ ها داخل شده بود اما در تمام جبهات عسکرافغانی را در صف اول قرار می دادند و خود شان از عقب جبهه داخل عملیات بودند. تمام شعبات دولتی توسط مشاوران روس، تاجک و ازبک کنترل می شد. این وضع فلاکت بار دوام داشت و روز به روز قوای مجاهدین و مردم ما بر قوای روس غالب می آمدند. تا اینکه در ماه مارچ سال ۱۹۸۵ چرنینکو روانه جهنم گردید و بالاخره "گوربچف" در شوروی به قدرت رسید. و او به زودی متوجه شد که مقاومت در مقابل این قوم از توان روس بالاست و روسیه زیاده توان جنگ را ندارد. گرچه کرملین ایمان قوی داشت که انقلاب سوسیالیستی برگشت نا پذیر است و مملکتی که یکبار به کمپ سوسیالیستی شامل گردید باز گشت ندارند. بناءً در جلسه ۱۳ نومبر ۱۹۸۶ "گوربچف" بیانیۀ غراً داد و گفت: ما از مدت شش سال به اینطرف در افغانستان داخل جنگ هستیم و اگر ما پالیسی خود را تغییر ندهیم ممکن است این جنگ از ۲۰ الی ۳۰ سال دیگر دوام کند و ما نمی توانیم بیش از این به این جنگ دوام بدهیم و باید به آن خاتمه داده شود و قوای خود را از افغانستان خارج کنیم. همان بود که نظر گوربچف مورد تأیید همه قرار گرفت و مجبوراً خجالت زده و شرمسار تصمیم به اخراج قوای خویش از افغانستان گردیدند.

بیرک: بلی تنها تصمیم برآمدن قوای شان نبوده بلکه درباره من نیز احکام صادر کردند و به عوض من داکتر نجیب را تعیین کردند. در وسط سال ۱۹۸۶ بود که "ویکتور پلیچکا" به همراه دو نفر عضو هیأت سیاسی "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" نزد آمد و بالای امر کردند که ورقه استعفا را امضاء کنم. من خوب می دانستم که اگر نکنم به سرنوشت امین دچار می شوم. خلاصه بعد از امضای استعفا مرا به نام مریضی در یکی از شفاخانه های مسکو محبوس کردند و داکتر نجیب را در کابل به قدرت رسانیدند.

تره کی: بلی بعد از آن ما خبر داریم که داکتر نجیب الله به کمک گوربچف خیلی کوشیدند که زمینه برآمدن قوای شوروی از افغانستان را مساعد کنند تا اینکه در ۱۵ ماه فبرری سال ۱۹۸۹ آخرین قوای روس سر حد افغانستان ترگ گفتند. درین اثنا جسد پندیده داکتر نجیب که مانند یک قوغ آتش معلوم می شد و دود از هر طرفش می برآمد ظاهر گردید. مثلیکه درباره من گپ می زنی.

امین: بلی درباره تو گپ می زنیم بگو چه کردی؟

نجیب: من نهایت کوشش کردم تا خرابی های شما را تلافی کنم اما طوریکه همه می دانید خرابی ها به اندازه ای زیاد بود که متأسفانه هیچ چیز نتوانستم .

تره کی: گذشته از این چیز ها دلیلی که ترا به رهبری انتخاب کردند چه بود؟ در حالیکه نسبت به تو اشخاص دیگر مانند صالح محمد زیری، دستگیر پنجشیری، سلیمان لایق و دیگران پیش قدم بودند.

نجیب: فکر می کنم دلیلش این بود که زمان خودت و زمان ببرک که رئیس خاد بودم و در راه سوسیالیزم خدمت زیاد کرده بودم و برای استحکام و استواری انقلاب ثور مخالفین زیاد را از بین بردم و تخم اشرا را به آتش می کشیدم و از طرف دیگر "گوربچف" فکر می کرد من جوانتر هستم قدرت و توان کاری بیشتر دارم .

امین: سخت مرتکب اشتباه شد، تو هم هیچ چیز نتوانستی.

نجیب: کوشش زیاد کردم ، خصوصاً بعد از اینکه قوای شوروی مرا تنها گذاشت من به ملت رجوع کردم ، اکثر روزهای جمعه در مسجد پل خشتی کابل برای نماز می رفتم با مردم گپ می زدم ، حزب دیموکراتیک خلق را لغو قرار دادم و حزب وطن را تأسیس کردم مردمان بی طرف و غیر حزبی را شامل کابینه کردم ، هر قدر کوشش کردم که جلب اعتماد مردم را حاصل بدارم اما فایده نکرد و مقاومت اشرا شدت گرفت. جهان همه متوجه افغانستان بود و ملل متحد هر لحظه مرا توبیخ می نمود تا اینکه در وسط ماه اپریل ۱۹۹۲ از قدرت افتادم و مجاهدین داخل افغانستان شدند.

تره کی: تو آخرین نفر بودی، تو از تجربه ما چیزی نیاموختی .

نجیب: چطور نی، بسیار چیز ها آموختم طوریکه شما همه سهوا کردید و فریب ها خوردید من هم در دوران زمامداری ام دو مرتبه سخت فریب خوردم. اول فریب ملل متحد را که به من تعهد سپردند و گفتند: تواز قدرت درگنرو بگذار مجاهدین داخل کابل شوند و قدرت را بگیرند و ما ترا از افغانستان خارج می کنیم و نزد فامیلت به هندستان می فرستیم. مجاهدین به دروازه های کابل رسیده بودند و من قصد فرار کردم اما موفق نشدم بناءً در دفتر ملل متحد در کابل پناه بردم و چندین سال را در آنجا گذشتاندم اما ملل متحد به وعده خود در حصه من وفا نکرد.

مرتبه دوم شبی که طالبان داخل کابل شدند حکومت وقت "استادربانی" به من احوال دادند که کابل را ترک می کنند اگر می خوانی باما بیائی ترا حفظ می کنیم. من فریب رابطه قبلی را که با طالبان داشتم خوردم و با آنها نرفتم . تا اینکه طالبان در همان شب اول که کابل را تسخیر کردند مرا خلاف وعده های قبلی دستگیر و همان شب به حال خیلی قبیح کشتند و مرده مرا غرغره کردند که دل همه بر حال من سوخت.

ببرک: ما و شما کاری کردیم که فکر نمی کنم دل هیچ کس به حال ما بسوزد . نسبت به هر سه شما مرگ من خوبتر بود اقلأً به اجل خود مردم .

نجیب : چه خوبتر بود که در دشت سوزان حیرتان در بین یک تریلر روس از مرض مهلک سرطان رنج می کشیدی و در حالت تنهائی دور از فامیل جان دادی ، نه روسیه مرده ات را پذیرفت و نه مردم افغانستان . بالاخره که در سال ۱۹۹۵ در قریه حیرتان در بین همان تریلر زندگی فلاکت بارت را دنبال می کردی و روسها جهت تداوی و دیدن فامیلت ترا ویزه مسکو نمی دادند . به "مصطفی دانش " کارشناس خاورمیانه که برای مصاحبه نزدت آمده بود . به حالت زار و پشیمانی گفتی:

"بزرگترین درسی که در زندگی گرفتم این بود که هیچ کشوری نمی تواند به اتکاء به نیروی خارجی به آزادی و استقلال و پیشرفت دست یابد" اما نفهمیدی که خیلی ناوقت بود.

تره کی: راست می گوید ما را اقلأ مردم شناخت که کمونیست ونا مسلمان هستیم ، خوب به یاد دارم که ارمان به دل مردم ماند اما رفیق امین به یک بیانیه وگفتار خود نگفت بسم الله و نگفت ما مسلمان هستیم ، همیشه می گفت ما به دین اسلام احترام داریم .

ببرک می خواست دهن باز کند تا چیزی بگوید که موج بزرگ آتش آمد و همه را در کام خویش فرو برد. بعد از چند لحظه بر سطح آتش جز شعله آبی رنگ چیزی دیده نمی شد.

ختم

نوت: ۱ : مؤخذ! اسرار محرم پیلوت بیروی سیاسی شوروی . چاپ واشگتن پست ۱۵ و ۱۶ نومبر ۱۹۹۲ توسط میکال دویس.

۲ : نشریه "بی بی سی" مصاحبه آقای مصطفی دانش کارشناس خاورمیانه